



ادامه از شماره قبل

پژوهش گر: محمد حنیف

قهرمان سازی (شخصیت پردازی)

Characterization

شاهان آرمانی دارای قدرت پیش بینی اند: فریدون سرنوشت ابرج را از پیش می دانند. منوچهر به نوذر می گوید که سپاه در زمان او حمله خواهد کرد .... کی قباد در خواب می بیند که تاج را دو باز سپید بر سرش می گذارند. آگاهی کی خسرو هم به صورت جام معروف تجلی می کند.

✓ هنگامی که شاه تحرک نشان دهد، پیروزی در پی دارد؛ هم چون تحرک کاووس در نبرد مازندران.

✓ در دوره آشوب داخلی یا جنگ خارجی، شاه جوان و دلاور لازم است و در دوره بازسازی، شاه پیرو آرامش طلب؛ مثلاً برای تسخیر کاخ ضحاک فریدون جوان به میدان می آید و همین طور بعد از پیروزی کی خسرو، گشتاسپ زمامدار آرامش کشور می گردد.

✓ شاهان پیروز خراج را به مردم تهی دست می بخشند.

✓ شاهان آرمانی زیاده طلب نیستند (فریدون، منوچهر، کی قباد و کی خسرو).

✓ شاهان بی هنر محرک حمله ی بیگانه گان به کشورند؛ بی دادگری جمشید در نیمه دوم پادشاهی اش باعث

## فردوسی و هنرمندی

### در خلق

## قهرمان ها و ضد قهرمان های ماندگار

- ✓ شاهان ناز پرورده، غالباً بد می شوند؛ هم چون کاووس، نوذر و گرشاسپ.
- ✓ شاهان خوب هم چون منوچهر و کی خسرو با پهلوانان میانه خوبی دارند.
- و اما ویژگی های کلی پهلوانان :
- ✓ پهلوانان آمیزه ای از تهور و متانت و چاره گری هستند.
- ✓ پهلوانان عاملی بی اراده نیستند.
- ✓ پهلوانان، دانشورند.
- ✓ پهلوانان آینده نگر هستند.
- ✓ پهلوانان پرکار و در عین حال تودار و کم حرفند.

پیروزی ضحاک می شود. سبک سری نوذر، حمله ی پشنگ تورانی را به دنبال دارد و اعمال دور از خرد کاووس باعث حمله ی افراسیاب به ایران می گردد. هم چنین لهراسب و گشتاسپ نیز باعث حمله ی ارجاسپ تورانی به ایران می شوند.

✓ شاهان فره مند، معمولاً نشانه هایی جسمانی که مؤید پیوند آنان با عالم بالا است، دارند؛ مثلاً خاندان کی قباد، خالی بر بازو دارند و هم چنین سیاوش، فرود و بالاخره کی خسرو.



و هنگامی که خشم و تهدید مهرباب را از شنیدن ماجرا مشاهده می‌کند، با حرکت زیبایی حلقه کردن دست به دور کمر شوی، او را آرام می‌کند. نگاه کنید:

چو این دید، سیندخت بر پای جست

کمر کرد بر گرد گاهش، دو دست

سپس بیمی را که مهرباب از واکنش سام دارد، با گفتن این که سام خود به زودی برای همین امر پیش او می‌آید، می‌زداید. او همیشه رگ خواب شوهر زود خشم خود را در دست دارد. فردوسی او را چنین توصیف می‌کند:

یکی چاره آورد از دل به جای

که بُد زُرف بین و فزاینده رای

**چاره‌گری او این است** که خود به نزد سام خواهد رفت. پس به مهرباب می‌قبولاند که مال را بدهد و جان و کابلستان را باز خرد. در ضمن با زیرکی و دوراندیشی همیشه‌گی از شوی خود می‌خواهد که در غیاب او دختر را آزار ندهد ... سام از حرکات و سخنان این شیر زن کاردان به شگفتی در می‌آید ... سیندخت سام را متقاعد می‌کند که جنگ جستن با مردم کابلستان کاری بیهوده است ...

**این است نمونه‌ای** بارز از آن چه ما استقلال شخصیتی می‌خوانیم. سیندخت همه کاره ملک و چاره‌گر همه مشکلات مهرباب است. جالب توجه است که فردوسی چند جا صفت مردی به او می‌دهد؛ از جمله:

یکی سخت پیمان ستد زو نخست

پس آن گه به هودی ره چاره جُست

و .....



✓ پهلوانان، اهل مشورت هستند.

✓ پهلوانان، آمیزه‌ای از اعتقاد دینی و رزم آوری‌اند.

✓ پهلوانان، وظیفه‌ی آباد داشتن سرزمین، بخشیدن مال و ... را هم بر عهده دارند.

✓ پهلوانان، مقام و جای گاهشان آن قدر بالا است که پس از پیش آمدهای ناگوار با وجود آن‌ها، امید بهبودی هست.

✓ گاهی حتی شاهان هم در برابر پهلوانان بزرگ، کوچک نشان داده می‌شوند.

✓ گاه پهلوانان، فردی را به شاهی بر می‌گزینند.

✓ پهلوانان عصر حماسی، بدون استثنا با شاه بدکردار می‌ستیزند و جان خود را در مقابل شاهان خوب، ناچیز می‌دارند. پهلوانان، هیچ‌گاه مقام شاهی را برای خود نمی‌خواهند.

✓ مرگ در بستر برای پهلوانان ننگ است و آنان تا آخرین نفس از خود پایمردی ابراز می‌دارند.

✓ پهلوانان، ناموس پرستند. به حفظ پرچم که مظهر وحدت و افتخار نیروی ملی است، اعتقاد دارند.

✓ پهلوانان، غم خوار پهلوانان دیگرند و به هنگام فترت باور مملکتند.

✓ منافع شخصی را فدای منافع عمومی می‌کنند.

چنان که افراسیاب درباره رستم می‌گوید:

بدان زور هر گز نباشد هُزبر

دوپایش به خاک اندر و سر، به ابر

✓ پهلوانان، مدبر و اهل خردند. مایه‌ی روتق و آبادی

ملک و بالاخره دارای سرشت دوگانه‌ی خاکی - افلاکی‌اند.

**بر پایه‌ی این تعریف‌ها،** بیش‌تر قهرمانان داستان‌های

پهلوانی شاهنامه، قهرمانانی هستند که جز در موارد اندک

فقط می‌توانند نماینده نسل خود باشند. عموم زنان شاهنامه

هم کمابیش شبیه همه هستند و تنها سیندخت با

ویژگی‌هایی جدا از دیگران ظاهر می‌شود: (سیندخت) در

بالاترین اندازه‌ای است که تا پایان دوره پهلوانی در

شاهنامه برای نقش زن می‌توان سراغ جُست. او وقتی که از

ماجرای رودابه و زال آگاهی می‌یابد، اگر چه زال را

می‌پسندد، اما از مهرباب بیمناک است. آن گاه که مهرباب

نزد او می‌آید، با تمهید مقدمه‌ای زیرکانه همراه با حرکات

ظریف زنانه درباره این که دنیا گذران است و اگر از

جهان برویم باید ملک را به دشمن بسپاریم، می‌کوشد تا

ذهن شوهر سخت‌گیر و سُنّتی خود را برای پذیرش سخنان

خویش درباره دخترش آماده کند. نگاه کنید:

فرو برد سر و سهی داد خم

به نرگس گل سرخ را داد نم



چو شد ساخته کار، خود برنشت

چو گردی به مودی میان را بیست.<sup>۱</sup>  
هر یک از دیگر زنان داستان‌های پهلوانی شاهنامه هم به گونه‌ای تصویر شده‌اند که با توجه به مشابهت‌های کلی، نماینده یک خصوصیت خاص هم هستند؛ هم چون:

**رودابه:** سرکش و مصمم و مقاوم.

**تهمینه:** نمونه‌ی عجیب شهامت و جسارت.

**منیژه:** نمونه‌ی بی‌پروا و هنجارشکن و الگوی فداکاری زنانه.

**گودآفرید:** نمونه‌ی زیبایی، رزم‌آوری، حیل‌سازی و زبان‌آوری.

**سودابه:** نمونه‌ی شرارت و نابه‌کاری زن در همه‌ی ادوار. و اما مردان شاهنامه:

**فریدون:** جوانی است پر شهامت با قدرت پیش‌بینی و نخستین کسی است که درصدد دیدن سراسر جهان بر آمده است.

**ایرج:** جوانی است فرشته‌خو و عارف‌گونه هم چون سیاوش، در برابر پدری سخت‌هوشیار و جهان‌دیده. **منوچهر:** پادشاهی است که به پهلوانان توجه دارد.

**قارن (قارن کاوه):** سپهدار منوچهر است. او در عین دلاوری نمونه‌ای از حيله دانی در جنگ است.

**سام،** جانشین گرشاسپ پهلوان اوستایی است. او و گرز معروفش به «یک‌زخم» معروفند. مهم‌ترین ویژه‌گی شخصیتی سام وقار او است. خردمند است و با اندیشه لب به سخن می‌گشاید.

**زال:** زال پهلوانی است با صراحت لهجه و ویژه‌گی‌های ظاهری متمایز. از سویی نمونه‌ی جسارت و دل‌بسته‌گی و شیدایی در عشق نیز هست.

**کی‌قباد:** سر سلسله‌ی کیانی است. او در البرز کوه با گروهی از یارانش مخفیانه زندگی می‌کند. رستم به دستور زال، مأمور آوردن او می‌شود، او پادشاهی خردمند، دوراندیش و اهل داد و دهش است. هم چنین نمونه‌ی کاملی از مردان خود ساخته و پرورش یافته در محیط پاک و مصفای طبیعت نیز به شمار می‌رود.

**رستم:** همه چیز رستم غیر عادی است. پدرش، زادنش، رشدش، اسبش، سلاحش، زورش، شایسته‌گی‌هایش، دلاوری‌هایش، خوراکش، می‌نوشی‌اش، خردش، زیرکی و کاردانی‌اش، صبر و استقامتش، حرکاتش، شیوه‌های مبارزه‌اش، فرزند کشیش و حتی مرگش، او **جهان پهلوانی** است که نمونه‌ی اعتماد به نفس و امانت‌داری است. رستم از نظر ویژه‌گی‌های جسمی و روحی برترین پهلوان شاهنامه محسوب می‌شود.

**افراسیاب:** پس از ضحاک، شریرترین چهره شاهنامه افراسیاب است. او هم چون ضحاک، نماد پلیدی و تباهی و آشناکشی است. ضحاک پدرش را می‌کشد و افراسیاب برادرش را، هر دو به عنوان نماد، دارای علامت جسمانی جانور خوبی هستند. ضحاک با مارهای روی دوشش و افراسیاب با ویژگی دوزیست بودنش. ضحاک ظاهر دیوگونه دارد و افراسیاب چهره و بشره‌اش سیاه است. ضحاک اصلاً مایه‌ای از مهر و محبت ندارد. ولی افراسیاب گاهی مهر می‌ورزد. در کل افراسیاب مظهر کین توزی و پیمان شکنی به شمار می‌رود. (و ضحاک مظهر پلیدی، پستی، شرارت و آدم‌خوری است)

**اغریوث:** اغریوث برادر افراسیاب است. او تنها تورانی‌ای است که به سبب نیکوکرداری از جمله‌ی بی‌مرگان و جاودانان به شمار می‌آید. او در یکی از جنگ‌های توران و ایران مانع اسیر گشتی می‌شود و در یک صحنه‌سازی قهرمانانه، باعث نجات اسیران ایرانی می‌گردد و به همین دلیل به دست افراسیاب کشته می‌شود. اغریوث از نظر روحیات و رفتار به پشتون برادر اسفندیار شباهت زیادی دارد.

**کی‌کاووس:** کی‌کاووس پادشاهی است که در اوستا بسیار مقتدر معرفی شده است، ولی در شاهنامه با ضعف و جنبه‌های مضحک همراه است. او با خودسری‌هایش داستان‌های خنده‌داری می‌آفریند و بارها گرفتار می‌شود و به دست رستم نجات می‌یابد. این پادشاه، خوش قلب و ساده دل و در عین حال مغرور است و بالاخره باعث فدا شدن فرزندش سیاوش می‌شود.



**گستههم، طوس، فریبوز و بیژن** در برف و مه کوه‌ها ناپدید می‌شود و به جاودانه گی می‌پیوندند:  
یکایک به برف اندرون ماندند  
ندام بدن جای چون ماندند  
نماند ایچ کس را از ایشان توان

برآمد به فرجام شیرین روان  
سهراب: سهراب از پدری ایرانی و مادری تورانی زاده می‌شود و بیش از همه به سام شبیه است. با همه ی خردی حتی بیش‌تر از پدرش رستم بلند پرواز است. از نیروی بازوی حیرت‌انگیزی برخوردار است و با این همه سخت، خام و ساده دل است. سهراب دلاوری است رحیم، اما بی خرد و به همین دلیل به دست افراسیاب فریفته می‌شود. تلاش مادرش، تهمینه برای نجات جان او به جایی نمی‌رسد و به دست رستم کشته می‌شود.  
**سیاوش:** سیاوش فرزند کاووس از جهت زیبایی، یوسف شاهنامه است و از نظر پاکی، مسیحای شاهنامه و اسوه دوران پهلوانی. سیاوش مظهر مهربانی و رحمت اما بسیار ساده دل و مهربان است. رستم او را به جای سهرابش که به دست او کشته شده است تربیت می‌کند و فنون پهلوانی را بدو می‌آموزد. وقتی سیاوش به پایتخت باز می‌گردد، عشق ناپاک سودابه (نامادری‌اش) را رد می‌کند. پناهنده توران می‌شود و با مرگش غم‌انگیزترین روی‌دادهای شاهنامه را می‌آفریند.

**ادامه دارد.**

**طوس:** گزارش‌های زرتشتی، طوس را یکی از جاودانان معرفی کرده‌اند، در حالی که در شاهنامه پهلوانی است بدبین و بدروحیه (که نفوس بد می‌زند)، مغرور و زود خشم است و اعمالش از سبک سری خالی نیست. این سردار ایرانی کشنده فرود\* است.

**گودرز:** گودرز و خاندانش از لحاظ جای‌گاه و پای‌گاه در شاهنامه، پس از رستم و خاندان او قرار دارند. در نبردهایی که رستم حضور ندارد، گودرز حماسه‌آفرینی می‌کند. او پهلوانی است دلاور، خردمند، متین، با تدبیر، نیک اندیش و اهل صفای باطن. چنان که وقتی رستم از کاووس قهر می‌کند، بلان ایران دست به دامان گودرز می‌شوند: «سپهد جز از تو سخن نشنود».

**گیو:** گیو فرزند گودرز، در ابتدا پهلوانی است که در کنار جنبه‌های مثبت شخصیتی، نقاط ضعفی هم از خود بروز می‌دهد، مثلاً وقتی کاووس در حمله‌ی مازندران، دستور کشتن مردم عادی را به گیو می‌دهد، گیو می‌پذیرد و به این دستور عمل می‌کند. ولی عمل قهرمانانه‌ی او در جستجوی کی‌خسرو و یافتن و آوردنش از توران، مقامی جاودانه به او می‌بخشد و به همین دلیل در گزارش‌های زرتشتی نیز به عنوان یکی از جاودانان معرفی می‌شود و در نهایت نیز در پی کی‌خسرو به همراه پهلوانانی چون



فرود پسر سیاوش است و مادر فرود جریره دختر افراسیاب می‌باشد. فرود در داستانی بسیار غم‌انگیز با بی‌خردی پهلوانی به نام طوس با حمله‌ی سپاه ایران به دژی که به آن جا پناهنده شده بود و کلات نام داشت کشته شد و مادرش جریره در یک ماجرای بسیار احساسی و تراژیک در سوگ از دست رفتن فرزندش «فرود» با دشنه‌ی پسرش خودش را کشت. (مک)